



۲۰۱۹/۰۱/۲۲



دوکتور محمد ظاهر عزیز

دیوار



مراد از دیوار، شرح تاریخی تعمیر و حالت زار امروز دیوار های کوه های آسمایی و شیردروازه شهر تاریخی کابل است که با تأسف در حال ویرانی کامل قرار دارند. به منظور تکمیل این تحریر، به مقالات نهایت سودمند استادان و نویسندگان صاحبقدر که بر دیوار های کابل نوشته اند نیز مراجعه گردیده است.

در ختم، که هدف اصلی این نوشته است، توجه هموطنان را به شعر عالی (دیوار) مرحوم استاد محمد عثمان صدقی، نویسنده، شاعر، مؤرخ و دیپلمات عالی مقام، جلب می نمایم و به همین منظور عنوان این مقاله را "دیوار"، عنوان شعر زیبای مرحوم صدقی انتخاب نموده ام.

دیوار های کابل که دیوار های حفاظتی استند و اثر مهم تاریخی شهر باستانی کابل به حساب می روند، با بی توجهی وزارت اطلاعات و فرهنگ و بلدیة کابل در حال ویرانی و نابودی مطلق قرار دارند و هر سال بخشی از آنچه و آنهم اندکی که باقی مانده، نابود می گردند.

این دیوار ها قدامت تاریخی بیش از یکهزار و پنجمصد سال را دارند و قبل از استیلای مسلمانان عرب بر کابل، در قرن پنجم میلادی به منظور حفاظت شهر کابل در بالای کوه های آسمایی و شیردروازه توسط کابل شاهان که از بقایای کوشانی های کوچک بودند، ساخته شده است.



در ادبیات قدیم دری و اوستایی نام پایتخت امروز ما (کابل) قید شده است. نام این شهر را (کابول) و (کاول) نیز یاد کرده اند. همچنان در آثار بعضی مؤرخین یونانی (کابورا) و (کارورا) نیز ثبت شده است.

در زمان ظهور اسلام که بعدتر از طرف غرب کشور به افغانستان حمله بردند، سلسله کابل شاهان یا رتبیل شاهان که از باز ماندگان آریایی - کوشانی های کوچک بودند، در شهر تاریخی کابل و حوالی زیبای این شهر قدیم حکمروایی داشتند. یکی از این سلسله، زنبیل شاه یا زنبورک شاه نام داشت که شاه بیدادگر و سفاکی بود و بیدادگری او را به ظلم و سفاکی ضحاک میدانند. این شاه خواست به زور و جبر عظیمی دیوار محکم و متینی دورادور شهر آباد کند تا از هجوم دشمنانش در امان باشد.

در زمان اشاعه دین اسلام، در حالیکه مدنیت های پیشینه و مذاهب باشندگان کابل تا اندازه زیادی از میان برداشته شدند، دیوارها منحیث نماد مدنیت گذشته تاریخ کابل باقی ماند.

بعد از سالهای زیادی از تعمیر دیوارهای کابل، شاه صاحب قدرتی، بنام ظهیر الدین محمد بابر در این منطقه تسلط یافت و پایتخت خود را کابل انتخاب نمود. بابر شاه که بعدتر تا هند موقفانه لشکر کشی نمود با آنکه کابل را خیلی دوست داشت در انجام پایتخت خود را از کابل به آگره انتقال داد. بابر در ۲۶ دسامبر ۱۵۳۰م در آگره وفات نمود. اول جسد بابر را در جمنه در باغچه موسوم به (نور افشان) به خاک سپردند، اما در زمان شاه جهان استخوانهای او را به کابل منتقل ساختند. بابر به کابل و زیبایی طبیعی این شهر تاریخی علاقه شدید داشت، و به احتمال زیاد به توصیف خودش، استخوان های او را به کابل، شهر و طبیعتی که خیلی دوست داشت در باغی نزدیک دیوارهای کابل (باغ بابر) که در نزدیک کوه و دیوار شهر کابل با زیبایی خاصی ساخته شده بود، دفن کردند. در زمان بابر شاه بیشترین آبادی های شهر کابل در نزدیکی کوه ها ساخته شده اند. بابر شاه دیواره های کوه های آسمایی و شیردروازه را نهایت دوست داشت و در محافلی که او خود برپا می نمود، همیشه از عظمت دیوارها تعریف می کرد.

بابر به زبانهای ترکی و دری شعر می گفت. اینک یکی از نمونه های شعر او:

(نوروز و بهار و می و دلبری خوشست)

بابر به عیش کوش که عالم دوباره نیست)

زمانی که احمد شاه درانی در سنه ۱۷۴۷ م در قندهار بر تخت سلطنت نشست و امپراتوری بزرگی را تشکیل داد، با حفظ پایتخت افغانستان در قندهار در زمان سلطنت خودش، به محمد جان خان پوپلزایی که حکمران کابل مقرر شده بود، هدایت داد تا دیوارهای آسمایی و شیردروازه و دروازه های کابل بازسازی و نگهداری شوند. چونکه دیوارهای حصار کابل در اثر حوادث سالهای درازی آسیب زیاد دیده بودند و نیز برای دفاع کابل از خطرات بعدی ایجاب می کرد دیوارها ترمیم گردند، به امر احمد شاه بابا، محمد جان خان پوپلزایی در سنه ۱۱۶۶ هجری شمسی علاوه از ترمیم دیوارهای کوه های آسمایی و شیردروازه احداث یک دیوار بزرگ دیگری را نیز که دورادور شهرکابل را فراگیرد، شروع به کار نمود و طوریکه حافظ نورمحمد نویسنده و مؤرخ معروف وطن نوشته است، یک ضلع دیوار مذکور حد ماشین خانه اندرابی را در بر گرفته تا اخیر گلستان سرای و ضلع دیگر حد سلامخانه خاص و بالای

زیارت بابۀ کیدانی را عبور نموده تا دروازه لاهوری می‌رسد، و قسمت دیگر آن از حوالی چنداول عبور نموده و در حدود ماشین‌خانه تمام می‌گردید.

بعد از آنکه پسر احمد شاه بابای درانی، تیمور شاه پادشاه شد، پایتخت را در سال ۱۱۹۵ هجری قمری از قندهار به کابل انتقال داد و از آن تاریخ تا امروز کابل مرکز و پایتخت افغانستان است. در زمان سلطنت تیمور شاه کابل به صفت پایتخت و همچنان دیوارها و دروازه‌های کابل و بالاحصار رونق گرفت و تعمیرهای مجلی در پایتخت افغانستان تعمیر گردید.

دیوارهای آسمایی و شیردروازه را، دروازه‌های خاص کابل همراهی می‌نمود به نام‌های ذیل: دروازه چرمگران در سمت مشرقی بالاحصار که بعدها به نام دروازه شاه شهید شهرت یافت. در سمت غربی بالاحصار دروازه نقاره‌خانه وجود داشت که از آن نقاره یا دهل در اوقات معینه نواخته می‌شد. و دروازه دیگری که آنهم در سمت شرقی بالاحصار بود به نام دروازه کاشی، دروازه چوبی که کوچک‌تر بود، به سوی شیردروازه موقعیت داشت. دروازه دیگری به طرف گذرگاه بود که به همان نام شهرت داشت و دروازه قندهار که در ساحه دهمزنگ موقعیت داشت.

دیوارهای کوه‌های آسمایی و شیردروازه و آنچه از این دیوارها باقی مانده اند، بارزترین اثر تاریخی پایتخت افغانستان است که در اثر بی‌توجهی وزارت اطلاعات و فرهنگ و بلدیۀ کابل، خاصتاً وزرای اطلاعات و فرهنگ و مسؤلان بلدیۀ کابل در حال نابودی مطلق قرار دارند و اگر به همین منوال بی‌توجهی دوام کند، اثری جز در صفحات تاریخ از دیوارها باقی نخواهند ماند. این منابع مسؤل که شخصیت فرهنگی نهایت کمی دارند، در ترمیم و بازسازی دیوارهای کابل کوچکترین اقدام نکردند و گذاشتند که دیوارها ویران شوند و زمین‌های اطراف دیوارها از طرف مردم غصب گردند.



اگر وزرای اطلاعات و فرهنگ و مسؤلان بلدیۀ کابل کوچکترین شخصیت فرهنگی و دانش مسلکی در باره اهمیت نگهداشت دیوارهای کوه‌های آسمایی و شیردروازه میداشتند، بعد از تأسیس دولت مؤقت در سال ۲۰۰۲ م تا امروز

اقدامات جدی بر باز سازی و نگهداشت این نماد تاریخی کابل که اهمیت تاریخی آن وابسته به همه مردم افغانستان است، می نمودند.

بر میگردم بر تعمیر دیوار های کابل در زمان کابل شاهان: گفته شد که سلسله کابل شاهان که از بقایای کوشانی های کوچک بودند، در شهر کابل و حوالی زیبای آن حکمروایی داشتند. یکی از شاهان این سلسله زنبیل شاه یا به گفته عوام زنبورک شاه نام داشت که در ظلم و بیدادگری بر شهریان کابل شهرت داشت. او تصمیم گرفت دیوار محکم حفاظتی دورادور شهر آباد نماید تا از تهاجم دشمن در امان باشد. به حکم او جوانان و مردان شهر به زور، جبر و اکراه گماشته شدند تا در تحت نظارت کار فرمایان ظالم تر از زنبورک شاه به زودترین زمان دیوار های حفاظتی دورادور شهر را تمام نمایند.

بخش باقی مانده این داستان دلچسپ را که در شعر زیبای استاد محمد عثمان صدقی با مقبولی و قدرت ادبی خاصی تعریف گردیده به دوستان ان شهر کابل تقدیم می نمایم: اینک شعر زیبای مرحوم استاد محمد عثمان صدقی:

دیوار

در عهد کهن بکابلستان بود پادشهی ز نسل کوشان
با دور زمانه در کشاکش در صحنه زندگی مشوش
از فتنه یفتلی و سامان گردیده نظام شان پریشان
از بهر نجات شهر کابل کردند بسی بسی تأمل
ارباب امور بر نشستند طرح دگری بکار بستند
گفتند که کار میتوان کرد کابل به حصار میتوان کرد
امر آمد و سخت از سوی شاه تا کار کنند گاه و بیگاه
تا حصار بر سر آید بر خرد و بزرگ کار باید
در کار هزار هزار باید با ضربه و زور کار باید

هر کس که نمود سستی در کار

بگذاریدش به لای دیوار

دیوار بفرق کوه کشاندند خون از دل شهریان چکاندند

صدهاش بخون تپیده مردند	صدهاش به ظلم جان سپردند
نزدیک چو گشت کار دیوار	دادند خبر به آن ستمگار
باخیل حشم به کوه برآمد	تا کار چه گونه بر سر آمد
او ساحة کار را نور دید	فرعون صفت بکار گردید
در جمله بدید دختری را	دختر نه که ماه پیکری را
در کار گل همچو اوستادان	گل بر سر گل روی شتابان
نزدیک بشد که حال جوید	و آن گرد ز روی ماه شوید
کاین دختر و کار گل چکارست؟	دیوار ز زن چه انتظارست

دختر چو بدید پرده انداخت

روی چو قمر نهان ازو ساخت

شاه آمد و رو بروی او کرد	آهنگ سخن بسوی او کرد
چون شد که بکار گل فتادی؟	این رسم نواز چه برنهادی؟
گفتا که مرا برادری هست	محبوب بجان برابری هست
داماد شده برادر من	افتاده وظیفه بر سر من
امروز بجای او کنم کار	تا او برسد بکام دلدار
شه گفت چرا بمن نجوشی	من آمدم و تو روی پوشی
با این همه کارگر تو رو باز	با پادشه از چه بر سر ناز؟
گفتا که حجاب من ز مرد است	نی از گل و خاک و سنگ گردست
تو مردی و از تو رو گرفتم	زان چادر خود فرو گرفتم
این کارگران همه حقیرند	در حلقه ظلم تو اسیرند
بنگر نه یک، از شمار بیرون	بنشسته همه ز یک تو در خون
گه سر ببری به پای دیوار	گه زنده نهی به لای دیوار
نی مردی و همتی در ایشان	نی عزم و نی غیرتی در ایشان
تا بار کش ستمگرانند	مستوجب ظلم بیکرانند
اینان بشما رخاک و گردند	در حکم زن و بنام مردند

با جبر و ستم بکار شان دار خوارند همیشه خوار شان دار
هر لحظه بیا حقیر شان کن درمانده کن و فقیر شان کن

زینان نبود امید هرگز

زنگی نشود سفید هرگز

این گفته و تفی فگند بر خاک گویی که زد آتشی بخاشاک
خون در دل کارگر بجوشید طوفان شد و بحرش خروشید
یک موج فتاد بر سر شاه سر رشته ظلم گشت کوتاه
در شهر فتاد انقلابی از ابر برون شد آفتابی
از حلقه بندگی رهیدند آزادی و زندگی گزیدند

حرفی که ز سوز دل براید

داغ ستم از جهان ستاید



این بود داستان رهایی شهریان کابل از ظلم که توسط دختر شجاع کابلی رهبری می شد و در انجام مردم از ظلم و بیدادگری زنبورک شاه نجات یافتند. نام این دختر شجاع و قشنگ در داستان های نویسندگان ذکر نشده است. من به آن دختر ماه رو، نام (زیبا) را اعطا می کنم و از غیرت او که علیه ظلم بر مردم و کشتار شان با (جوان زنی) اقدام نمود، با حرمت تقدیر و توصیف می نمایم.

ظالمان، دزدان و فاسدان باید بدانند که صبر و حوصله مردم حدی دارد و وقتی لبریز شد، انقلابی بر پا نمایند و دامن ظلم، خانه سوزی، فقر و گرسنگی را که زاده تعدی، دزدی و رسوایی های بی شمارند از میان بر میدارند و حق خود را که از مردم است دوباره بدست می آورند.

"مشو ایمن ز تزویر قد خم گشته زاهد"

که پیش از تیر در پرواز می بینم کمانش را"

تذکر:

هرگاه خوانندگان محترم متمایل باشند که نبشته ها و مطالب دیگری از این نویسنده را مطالعه کنند، می توانند با اجرای "کلیک" بر عکس نویسنده در صفحه مقالات، به فهرست "آرشیف" شان رهنمائی شوند!